عنصر آزادگی
در نهضت حسینی

سید جواد ورعی

بسم الله الرحمن الرحیم

عنصر آزادگی در نهضت حسینی

نویسنده:

جواد ورعی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عنصر آزادگی در نهضت حسینی

مشخصات کتاب

عنوان : عنصر آزادگی در نهضت حسینی

پدیدآورندگان : ورعی، جواد، ۱۳۴۲-(پدیدآور)

ناشر : جواد ورعی

نوع : متن

جنس : مقاله

الکترونیکی

زبان : فارسی

توصیفگر : قیام عاشورا

حریت

مقدمه

قیام سالار شهیدان، حسین بن علی (ع) حادثه ای است که از ابعاد گوناگون قابل بحث، تحقیق و پژوهش است، چنان که حجم زیادی از میراث ارزشمند اسلامی در قالبهای گوناگون به این موضوع اختصاص دارد. یکی از محورهایی که در باره این حماسه بی نظیر تاریخ بشری قابل توجه و پیگیری است، بُعد «ضد استبدادی و آزادی خواهانه» این قیام الهی است. نویسنده در این مقاله سعی کرده است ضمن ارائه نگاه امام حسین (ع) به مقوله «آزادی» و شئون مختلف آن در زندگی فردی و اجتماعی، تصویری از فضای استبدادی و جو خفقان حکومت امویان را ترسیم نماید تا روشن شود که قیام حسینی در چه فضا و شرائط دشواری بر پا شد و چه عواملی موجب گردید تا امام (ع) برای رویارویی با حکومت ستم پیشه اموی، نهضتی خونین را سازماندهی کند. وی سپس جایگاه امام حسین (ع) از جهات فردی و اجتماعی در جهان اسلام، مظاهر عزت و آزادگی از مدینه تا کربلا را برشمرده، نتیجه می گیرد این قیام آزادی بخش را نباید تنها الهام بخش یک ملت برای رهایی از ظلم و بیداد حاکمان مستبد در کشور خودشان دانست، بلکه آنچه امروز بیش از آن بشریت بدان نیاز دارد، الهام از نهضت حسینی برای در هم شکستن جو استبدادی در عرصه جهانی و بین المللی است.

آزادی حقیقی در فرهنگ حسینی

در مکتب انبیای الهی اوج کمال و سعادت انسان رسیدن به مقام عبودیت و بندگی خدا است. همه پیامبران بر انگیخته شدند تا

به مردم بگوینـد: خـدا را عبـادت کنیـد و از اطاعت غیر او بپرهیزیـد: «ان اعبـدوالله و اجتنبوا الطاغوت». [۱] .در ایـن بینش همه انسانها با خداوند خالق هستی نسبت

یکسان دارنـد و لذا با یکدیگر برابر بوده و هیچ انسانی حق امر و نهی و ولایت و سـلطه بر دیگری ندارد. چه اینکه هیچ انسانی مجاز به سـلطه پذیری انسان دیگر و اطاعت و تسـلیم در برابر او نیست. تنها موجودی که در نظام هستی حق امر و نهی داشته و می تواند نسـبت به دیگران تصـمیم بگیرد، خداوند متعال است که واجد همه کمالات و منزّه از هر عیب و نقصی است. اوست که خـالق نظـام هسـتی است و بر همه موجـودات و از آن جمله انسـان ولایـت دارد. امـام جعفر صـادق (ع) از جـدّ بزرگوارش حسـین بن علی (ع) نقـل کرده که آن حضـرت فرمود: «ایهـا النـاس! ان اللّه عزّ و جّل ذکره ما خلق العباد الّا لیعرفوه، فاذا عرفوه عبدوه، فاذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عباده ماسواه؛ [۲] .ای مردم! خداوند – عز و جل – بندگان را جز برای اینکه به او معرفت پیدا کنند، نیافرید، پس وقتی او را شـناختند، عبادتش کردند و هنگامی که او را عبادت کردند، به سـبب پرسـتش او از عبادت غیر او بی نیاز گشـتند». در این کلام نورانی، غایت خلقت و کمال آدمی «معرفت خـدا» شـمرده شده که ثمره نیل بدان بندگی او و رهایی از بندگی دیگران است. چه اینکه راه رسیدن به معرفت نهایی او نیز از همین مسیر می گذرد، بندگی خدا و رهایی از بنـدگی غیر او. در میـان انسانها و روابط بین آنها نیز تنها کسانی حق امر و نهی بر دیگران دارنـد و می تواننـد در باره ایشان تصمیم بگیرند که از سوی صاحب اصلی ولایت و سلطان حقیقی مجاز باشند.

اگر پیامبر یا جانشین او حق امر و نهی بر مردم دارند و متقابلاً مردم موظف به پیروی از دستورات ایشانند، به امر الهی است، و اگر دستور خدا نبود، آنان نیز دارای چنین شأن و موقعیتی نبودند و البته لازمه جعل مقام نبوت یا امامت برای ایشان، برخورداری از چنین موقعیت و حق امر و نهی است. در مکتب حسینی پیروی از امام چون در راستای اطاعت از خداست، مشروعیت دارد. امام حسین (ع) در پاسخ مردی که از حضرتش پرسید: ای پسر رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد، معرفت خدا چیست؟ فرمود: «معرفت اهل هر زمانی نسبت به امامشان است، کسیکه پیروی اش بر مردم واجب است». [۳] .بدیهی است شناخت و پیروی از امامی می تواند «معرفت خدا» تلقی شود که آن امام جانشین خدا در زمین باشد و از سوی او به این مقام و منصب برگزیده شده باشد: «انی جاعلك للناس اماماً قال و من ذرّیّتی قال لا ینال عهدی الظالمین». [۴] .در این مکتب «رهایی از بندگی غیر خدا» اوج آزادی روحی و معنوی انسان است و اساساً آزادی حقیقی انسان جز این نیست. در محفل دوستان به جز یاد تو نیست آزاده نباشد آن که آزاد تو نیست [۵] .اگر آزادی به این معنا تأمین شود، در پرتو آن آزادیهای اجتماعی - سیاسی نیز تأمین خواهد شد. نمونه بارز آن پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع)، هستند که چون به معنای واقعی وارسته و آزاد بودند، در زمان حاکمیت خود بیشترین تلاش را در جهت تأمین حقوق و آزادیهای اجتماعی مردم داشتند. در نظام سیاسی اسلام آزادیهای سیاسی - اجتماعی

در چارچوب قوانین الهی به رسمیت شناخته شده و اهمیتی فراوان دارد، اما این همه مقدمه ای برای رهایی انسان از هواهای نفسانی و بریدن از غیر خدا و رسیدن به مقام بندگی خداست. به تعبیر متفکر شهید استاد مطهری: «آزادیهای اجتماعی مقدس است، اما آزادی معنوی بیش از هر چیزی ارزش دارد و درد امروز بشر آن است که به دنبال آزادی اجتماعی است، اما برای آزادی معنوی تلاش نمی کند، چون بدون اتکای به دین و پیامبران نمی توان به این آزادی رسید.» [۶] .پیامبر اکرم (ص) در پاسخ یکی از اصحاب صفّه که عرض کرد: خود را از دنیا رها کرده ام و طلا و سنگ برایم یکسان است، فرمود: «اکنون آزاد شدی.» [۷] .امام علی (ع) نیز در سفارشی به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) همین واقعیت را گوشزدکرد: «یا بنیّ! لا تکن عبد غیرك و قد جعلك الله حرّا؛ [۸] .پسرم، در حالی که خدا تو را آزاد آفریده، بنده دیگری مباش». رهایی از خود یا بندگی و اسارت انسانهایی چون خود نعمتی گرانبهاست که خالق انسان به او عطا کرده و با هیچ نعمت دیگری همسان نیست، چرا که بندگی خود یا دیگری جز اسارت انسان و از کف دادن بزرگترین سرمایه آدمی یعنی «آزادی» نیست. محمود عقّاد، نویسنده شهیر عرب، سخنان امام حسین (ع) را در سن سی سالگی حضرت، هنگام بدرقه ابوذرغفاری که راهی تبعیدگاهش در «ربذه» بود، نقل کرده و می افزاید: گویا آن حضرت شعار زندگی خود را از روزی که قدم به دنیا نهاد تا پایان عمر که بهدرجه شهادت رسید، در این چند جمله خلاصه کرده است؛ [۹] آن

جملات چنین است:«یا عمّاه، ان الله تعالی قادرٌ ان یغیّر ما قدتری و اللّه کلّ یوم فی شأن و قد منعک القوم دنیاهم و منعتهم دینک فما اغناک عمّا منعوک و احوجهم الی ما منعتهم! فاسئل الله الصبر و النصر و استعذ به من الجشع و الجزع، فان الصبر من الدین و الکرم و ان الجشع لا یقدّم رزقاً و الجزع لا یؤخّر اجلاً؛ [۱۰] .عمو جان! خداوند تعالی قادر است که وضع کنونی را که مشاهده می کنی، تغییر دهد و خداوند هر روزی به کاری دست می زند، و این قوم دنیای خود را از تو باز داشتند و تو نیز دین خود را از آنان بازداشتی به راستی تو چقدر از آنچه آنان محرومت کردند، بی نیازی و آنان چقدر به آنچه که تو محرومشان ساختی، نیازمندند. پس از خداوند صبر و پیروزی بخواه و از حرص و بی تابی به او پناه ببر که صبر از دین و کرامت و بزرگواری است و نه حرص روزی را جلو می اندازد و نه بی تابی اجل انسان را به تأخیر می افکند». همین معنای ارزشمند را امام کاظم (ع) نیز در وصیت خود به هشام از جدّش امام حسین (ع) نقل کرده که آن حضرت ضمن بیان نگرش اولیای خدا و اهل معرفت مبنی بر ظلّ و سایه بودن همه آنچه که خورشید در شرق و غرب زمین بر آن می تابد، نسبت به وجود خداوند فرمود: «الاحرّ یدع هذه اللماظه لاهلها، لیس لانفسکم ثمنٌ الّا الجنّه فلا تبیعوها بغیرها فانّه من رضی من الله بالدنیا فقد رضی بالخسیس؛ [۱۱] .آیا آزاده ای پیدا می شود که دست از این لقمه جویده شده

(دنیا) بردارد و آن را به اهلش سپارد؟، برای شما جز بهشت بهایی نیست، پس خود را به غیر از آن نفروشید، چون هر کس از خدا به دنیا رضایت دهد، به چیز پست و ناچیزی راضی شده است». به هر تقدیر امام حسین (ع) با چنین نگرشی به جایگاه انسان، علیه حکومت استبدادی و ستم پیشه اموی قیام کرد. او نه تنها خود آزاد و وارسته ازغیر حق بود، بلکه تلاش می کرد مردم را نیز از یوغ بندگی حکومت امویان و بردگی دنیا برهاند؛ حکومتی که جز به بردگی و اسارت مردم نمی اندیشید و به کمتر از آن راضی نبود. مردم در عصر آن حضرت هم نیازمند رهایی از دنیا و دلبستگی های خود بودند و هم آزادی از اسارت بنی امیه، و بدون وارستگی از هواهای نفسانی و گذشتن از دلبستگی های دنیوی امکان نجات از اسارتهای اجتماعی نبود. امام حسین (ع) نیز تلاش می کرد ارزش زندگی و مرگ را برای آنان ترسیم کند تا بتوانند برای رسیدن به حیات واقعی و ارزشهای والای انسانی در برابر استبداد امویان بایستند و آزادی خود را بستانند.

اصول و مبانی سیاست بنی امیه

اشاره

برای آنکه عظمت «عنصر آزادی خواهی در نهضت حسینی» بیش از پیش آشکار شود، گذری کوتاه بر اوضاع و شرائط دوران امامت آن حضرت، که مقارن با تسلط امویان بود، ضرورت دارد. پیامبر اکرم (ص) در جمله ای کوتاه وضعیت حکومت اموی را این چنین ترسیم نموده است: «اذا بلغ بنو ابی العاص ثلاثین رجلًا اتخذوا دین الله دخلًا و عباد الله خولاً و مال الله دولاً؛ [۱۲] .هنگامی که شماره فرزندان ابی العاص به سی نفر برسد، در دین خدا دخالت می کنند (یا دین خدا

را بـازیچه قرار می دهنـد) و بنـدگان خـدا را مملـوک و برده خـود قرار می دهنـد و مـال خـدا را دست به دست بین خـود می گرداننـد». این حقیقت را امویـان بـا گفتـار و کردار خویش نمایان ساختنـد. معاویه و کارگزارانش جز به تسـلیم مردم در برابر خواسـتهای خود نمی اندیشـیدند و به هر قیمتی آن را محقق ساختنـد. معـاویه بن ابی سـفیان و همفکران او سیاست خود را بر اساس سه محور یاد شده در کلام گهربار پیامبر (ص)، که نوعی اخبار غیبی آن حضـرت به شمار می رود، بنا کردند و فضایی به وجود آوردند که حسین بن علی (ع) ناچار شد نهضتی را علیه آنان بر پا کند.

دست اندازی به حریم دین و فریب افکار عمومی

یکی از مشـخصات بارز حکومت امویان دست انـدازی به حریم دین بود. بـدعت گذاری در دین، حلال کردن حرامها و حرام کردن حلالهـا، اسـتخدام روحانیان درباری به منظور جعل حـدیث به نفع حاکمان و علیه علویان، سبّ و لعن علی بن ابی طالب (ع) در منابر و محافل عمومی و در یک جمله «اسـتخدام دین برای کسب و نگهـداری قدرت» از مهمترین ویژگیهای این دوره اسـت. تاریـخ اسـلام نمـونه هـای فراوانی را در ایـن زمینه ثبت کرده و روشـنتر از آن است که نیازمنـد ذکر شواهـد باشـد. تنها روایـاتی که از جاعل معروف حـدیث - ابوهریره - نقل کرده انـد، بیش از همه روایاتی است که از خلفای راشـدین، حضـرت زهرا (س)، امـام حسـن (ع) و امـام حسـین (ع) و همـه همسـران پیغمـبر نقـل شـده اسـت. [۱۳] ابـن ابی الحدیـد معـتزلی می نویسـد:«روایات جعلی فراوانی را در کتب آن روز گنجاندنـد و به بچه های مـدارس و غلامان و کنیزان آموختند و مانند قرآن آنها را فرا

می گرفتند.» [۱۴] .ابوهریره، عمرو عاص، و مغیره بن شعبه، از اصحاب و عروه بن زبیر از تابعین، نامهای مشهور به جعل حدیث در این دوره اند.اما چند نمونه از فریبکاریهای امویان- مروان بن حکم به امام سجاد (ع) گفت: علی بیش از معاویه از عثمان دفاع کرد. امام فرمود: پس چرا بالای منبر او را سبّ می کنید و قتل عثمان را به او نسبت می دهید؟ گفت: پایه های حکومت ما جز با سبّ و لعن علی بن ابی طالب استوار نمی باشد! [۱۵] .- روزی عمروعاص به عایشه گفت: دوست داشتم تو در روز جمل کشته می شدی؟ عایشه پاسخ داد: ای بی پدر! چرا؟ گفت: زیرا تو به اجل خود از دنیا می رفتی و وارد بهشت می شدی و ما بزرگترین بهانه را بر ضد علی بن ابی طالب پیدا می کردیم و مردن تو را وسیله طعن و مبارزه با او قرار می دادیم. [۱۶] .- معاویه بخشنامه ای صادر کرد و به کارگزارانش ابلاغ نمود، با این مضمون «ذمّه من از کسی که در فضیلت ابوتراب و خاندان او سخن بگوید بری است، شهادت دوستان علی و خاندان وی در محاکم پذیرفته نیست، دوستی هر کس نسبت به علی آشکار شود، سهمش را از بیت المال قطع کنید...». [۱۷] .امام حسین (ع) در یکی از نامه هایش به معاویه او را توبیخ کرد که «آیا تو نبودی که حضرمی را کشتی؟ کسی که زیاد بن ابیه به تو نوشت که او بر دین علی - کرم الله وجه - است؟» سپس به او یاد آور می شود: دین علی همان دین پیامبر است که خداوند به برکت آن به تو منّت نهاد، چرا که اگر این

دین نبود برترین هنر و شرافت تو و پدرانت، همان کوچ کردن پر دردسر زمستانی و تابستانی بود» [۱۸] .- و بالاخره سالیانی بعد وقتی که عبدالعزیز حاکم مدینه شد، روزی فرزندش عمر از وی پرسید: چرا در خطبه نماز جمعه وقتی به سبّ و لعن علی بن ابی طالب می رسی، لکنت زبان می گیری؟ گفت: چون کسی را که ما بر منابر دشنام می دهیم، افضل اصحاب پیغمبر است. و هنگامی که فرزندش علت آن را جو یا شد، پاسخ داد: «سیاست، چنین اقتضا می کند که برای منزوی ساختن علویان، علی بن ابی طالب را سبّ و لعن کنیم تا آنان مدعی برتری بر خلافت و حکومت نشوند.» و همین جا بود که عمر بن عبدالعزیز تصمیم گرفت اگر روزی به قدرت رسید، این سنت زشت را ممنوع کند ولی فضای مسموم جامعه به گونه ای بود که با نقشه ای از پیش طراحی شـــده آن را عملی کرد. [۱۹] ولی مردم گمان می کردند که او با این تصمیم مرتکب گناه بزرگی شده است! [۲۰] .

به بردگی کشیدن مردم

اشاره

خصوصیت دیگر این دوره به بردگی کشیدن عموم مردم بود. (عبادالله خولاً) امام حسین (ع) نیز وضعیت جامعه را در عصر امویان با تعبیری همسان با کلام پیغمبر برای خواص جامعه تشریح فرمود. امام با سرزنش رجال و شخصیتهای حاضر در جلسه که در سرزمین منا و سالهای آخر عمر معاویه برگزار شد، فرمود: «...فاسلمتم الضعفاء فی ایدیهم فمن بین مستعبد مقهور و بین مستضعف علی معیشه مغلوب...و الناس لهم خَوَلٌ لا یدفعون ید لامسٍ، فمن جبّار عنید و ذی سطوه علی الضعفهشدید، و مطاع لا یعرف المبدی ء و المعید؛ [۲۱] .ضعیفان را به آنان سپردید

که برخی را برده و مقهور خود ساخته و برخی را ناتوان و مغلوب زندگی روز مرّه ساختند،...و مردم بردگان آنهایند که دست هیچ متجاوزی را از خود نمی رانند. آنها که برخی زورگو و معاندند و برخی هم بر ناتوانان ستمگر و تندخویند، فرمانروایانی که نه خدا شناسند و نه معاد شناس».«خَوَل» به معنای «بردگان و کنیزان» است [۲۲] و حتی بعضی از لغت شناسان به معنای «چارپایان» معنا کرده اند. [۲۳] توجه به معنای این واژه، عمق فاجعه را نمایان می سازد. امویان به تعبیر پیامبر (ص) و امام حسین (ع) مردم را برده و بنده و حتی مثل حیوانات دانسته و به مانند بردگان و حیوانات با آنان رفتار می کردند. این واقعیت در اشعاری منسوب به امام حسین (ع) نیز آمده است: «وقعنا فی الخطایا و البلایا و فی زمن انتقاض و اشتباه تفانی الخیر و الصلحاء ذلّوا و عزّ بذلّهم اهل السّفاه و باء الآمرون بكلّ عرفٍ فما من منكر فی الناس فاه فصار الحرّ للمملوك عبداً فما للحرّ من مَدرٍ و جاه فهذا شغله طمعٌ و جمعٌ و هذا غافلٌ سكران لاه؛ [۲۴] .ما در عصر خطاها و گرفتاریها و در زمان شکستن (پیمانها و مقررات الهی) و اشتباه (سردرگمی ها) واقع شده ایم. خیر و نیکی نابود شده و صالحان خوار و ذلیل گشتند و با ذلت آنان، نابخردان حاکم و عزیز شدند. امر به معروف کنندگان از تصمیم خود برگشتند، از این رو در میان مردم کسی نیست که نهی از منکر نماید. آزادگان برده بردگان شدند، لذا برای آزادمردان هیچ قدر و منزلتی باقی نمانده است. این پیشه و سرگرمی اوست، آزمندی و مال اندوزی

و چنین کسی بی خبر و مست و هوسبازاست. علاوه بر عالمان شیعه و اهل سنت، بعضی از مستشرقان هم که رفتار امویان را با مردم در تاریخ مطالعه کرده اند، بر این باورند که مردم در نظر بنی امیه سه گروه بودند: اول فرمانروایان که عربها هستند، دوم موالی و آزادشدگان که بندگانند و سوم ذمّیها و اهل کتاب که معاویه ذمیها و قبطی ها را در مصر جانور می دانست. [۲۵] .سیاستهای تبعیض آمیز معاویه – بر خلاف تعالم حیات بخش اسلام مبنی بر عدالت و مساوات – از اصول مملکتداری وی بود. او در دستورالعملی به زیاد بن ابیه حاکم کوفه نوشت: «عربها از عجمها زن بگیرند ولی به آنها زن ندهند، آنها از عجم ارث ببرند ولی عجم از آنها ارث نبرد، سهم آنان را از عطا و بیت المال بسیار کم قرار بده، آنان را در جنگها در صف مقدم بگذار، کارهای پست را به ایشان بسپار، راهها را اصلاح کنند و درختان را قطع نمایند، هیچ یک از عجمها بر عرب امامت نکند و تا عرب در مسجد هست عجمها را در صف اول قرار ندهید، آنها را در مرزها مأموریت مده و فرمانروای هیچ یک از شهرها مگردان، آنان را در پست قضاوت قرار نده...وقتی نامه من به تو رسید عجمها را خوار کن و آنها را مورد اهانت قرار ده و هیچ حاجتی از آنان برآورده مساز.» [۲۶] .رفتار معاویه، جانشینان و کارگزاران وی با مردم این واقعیت را آشکار می کند که آنها کمترین ارزشی برای مردم قائل نبوده و تنها در فکر قدرت و ثروت و رفاه و آسایش خود و اطرافیان و

دوستان خود بودند. و اگر از بیت المال به کسی یا گروهی می پرداختند یا برای ساکت نگاه داشتن آنان از راه تطمیع بودند یا به مقداری که زندگی شان بگذرد و به فکر حکومت و سیاست نیفتند. امویان شرائطی فراهم کرده بودند که اگر کسی فریب آنان را نمی خورد و با تطمیع یا تهدید سکوت نمی کرد، جرأت سخن گفتن، اعتراض کردن و امر به معروف و نهی از منکر را نداشت. تنها شخصیتهای از جان گذشته و آزاده ای چون ابوذرغفاری، حجربن عدی، مقداد، مالک اشتر و نیز شخصیتهای سابقه داری چون سعد بن ابی وقاص بودند که لب به اعتراض می گشودند و چون امویان از بیداری مردم به شدت هراس داشتند، آنان را تبعید، زندان و یا شهید می کردند.

کشتن منتقدان و مخالفان

- ابوذر که به بدعتهای امویان در دین، حیف و میل بیت المال، مخالفت ایشان با سنت پیغمبر، تهمت زدن به حق گویان و منزوی ساختن شایستگان معترض بود و حتی آرزوی مرگ می کرد، به مدینه احضار شد و توسط خلیفه سوم به صحرای ربذه تبعید گشت و در غربت و مظلومیت از دنیا رفت. [۲۷] او به مردم هشدار می داد که در برابر بدعتها بایستند، هر چند به شکنجه، محرومیت و تبعیدشان بیانجامد. [۲۸] .- حجر بن عدی کندی و یارانش تنها به جرم مخالفت با بدعتهای امویان و امر به معروف و نهی از منکر به قتل رسیدند. امام حسین (ع) در یکی از نامه هایش به معاویه او را مخاطب ساخته و می فرماید: «الست قاتل حجر و اصحابه العابدین المخبتین الذین کانوا یستفظعون البدع و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر؟ فقتلتهم ظلماً و عدواناً من بعد ما اعطیتهم

المواثیق الغلیظه و العهود المؤکده جرأه علی الله و استخفافاً بعهده؛ [۲۹] .آیا تو نبودی که حجر و یارانش را که عابد و خاشع در برابر خدا بودند، کسانی که بدعتها را خطرناک خوانده و امر به معروف و نهی از منکر می کردند، کشتی؟ تو پس از آنکه پیمانهای محکم و مؤکّد (به در امان بودن) آنان دادی، به خاطر جرأت و گستاخی در برابر خدا و ناچیز شمردن عهد و پیمان الهی، ظالمانه و متجاوزانه آنان را به قتل رساندی».

بیعت بر بردگی یزید

– در پایان این بخش یک نمونه نیز از رفتار امویان در زمان حاکمیت یزید بن معاویه نقل می کنیم تا عمق اعتقاد سخیف آنان و برخوردشان با مردم نمایان تر شود. هنگامی که مردم مدینه پس از حادثه عاشورا به سال ۶۳ هجری دست به شورش زدند، لشکر شام به فرماندهی مسلم بن عقبه مأمور سرکوبی شورش شد. مردم در منطقه «حره واقم» نزدیک مدینه با شامیان درگیر شده و شکست خوردند. فرمانده شام جان و مال و ناموس مردم را تا سه روز بر سربازان خود مباح کرد و فجایعی رخ داد که قلم از نگارش آن شرم دارد. مورخان از تولد صدها کودک نامشروع در ماههای پس از این واقعه سخن گفته اند. به دنبال وقوع این فاجعه انسانی، اعیان مدینه از ترس جان خود برای بیعت با یزید نزد مسلم بن عقبه آمدند ولی او بدین امر رضایت نداد و مقرر کرد که باید به این مضمون با او بیعت کنید: «ما همگی به عنوان بردگان یزید بن معاویه با او بیعت می کنیم».هر که از این نوع بیعت سر باز زد، جانش را

از دست داد و سرش را از بدنش جدا کردند. [۳۰] .بدین سان حکومت از مردم پیمان بر شهروندی و ادای حقوق حکومت و اطاعت از قوانین و مقررات حکومتی نمی گرفت، بلکه بر بندگی و بردگی یزید بیعت می گرفت.

حاکمیت اشرار و غارت بیت المال

سومین خصوصیت این دوره منزوی شدن شایستگان و حاکمیت اشرار و جنایتکاران بر جان و مال و ناموس مردم بود. طبعا با حاکمیت چنین افرادی بیت المال مسلمین غارت می شد و صرف عیاشی ها و خوشگذارانی ها می گشت و وسیله ای برای تثبیت پایه های حکومت امویان بود و بس. بسیاری از سرداران و صاحب منصبان را با طلا و نقره تحت سلطه گرفتند، برخی را با اعطای پست و مقام و ریاست مطیع خود ساختند، بسیاری از مردم نیز با حاتم بخشی های بی حساب حاکمان سرگرم زندگی و زخارف دنیا شدند. امام حسین (ع) بارها امویان را به خاطر پیش گرفتن این سیاست زشت مورد نکوهش قرار داد. در یکی از نامه های خود به معاویه، نمونه ای از کارگزاران جنایت پیشه او را نام می برد و می فرماید: «آیا تو نبودی که ادعای زیاد بن ابیه را کردی و او را فرزند ابوسفیان پنداشتی؛ با اینکه رسول خدا حکم کرده بود فرزند از آن شوهر است و زناکار باید سنگسار شود؟ سپس او را بر مسلمانان مسلّط کردی که آنان را می کشت و دست و پای ایشان را در خلاف جهت یکدیگر قطع می کرد و بر شاخه های درخت خرما می آویخت؟ سبحان الله ای معاویه، گویا تو از این امت نیستی و آنان از تو نیستند!» [۳۱] .معاویه از زمان حکومت علی (ع) برای ناامن کردن جامعه عده ای را برای غارت اموال مردم و فتنه و

آشوب بـه شـهرها گسـیل می داشـت، در زمـان حکـومت خـود نیز علاـوه بر آنکـه مخالفـان را سـرکوب می کرد، خـود و کارگزارانش به حیف و میل بیت المال و عیاشی و خوشگذرانی با آن می پرداختند. [۳۲] .

امام در مصاف با استبداد اموی

اشاره

حال که نمایی از شرائط عصر حاکمیت معاویه ارائه شد، مشخص می شود که امام حسین (ع) در چه شرائطی به سر می برد، شرائطی که تنها شخصیت آزاده ای چون او، که جز به اعتلای دین خدا و نجات ستمدیدگان نمی اندیشید، با بیان و قلم خویش اعتراض کرده و برای قیام و نهضت علنی منتظر فرصت بود و انتظار لحظه موعود را می کشید. شخصیت وارسته ای چون فرزند پیغمبر در اندیشه سلطه و ریاست بر مردم نبود، روح بلند و متعالی او برتر از آن بود که در اندیشه ریاست باشد. هنگامی که امویان به زعم باطل خویش در صفین در هوایِ رهایی از عدالت و قاطعیت علی بن ابی طالب بودند، به سراغ فرزندش حسین بن علی رفتند و به او پیشنهاد کردند که پدرش را از قدرت کنار بزند تا با او به عنوان خلیفه مسلمین بیعت کنند، کاری که در دنیای سیاست بازان و قدرت طلبان سکّه رایج است، اما امام با قاطعیت دست رد بر سینه آنان زد، [۳۳] و این فارغ از مقام عصمت، از یک سو از وارستگی آن حضرت حکایت دارد و از سوی دیگر ذکاوت و هوشیاری و دشمن شناسی امام را نشان می دهد. امام از اینکه امویان جان و مال و مهم تر از آن روح و روان و اندیشه مردم را به اسارت گرفته اند، رنج می برد می فرمود: «بار الها! تو می دانی آنچه که از ما سر می زند برای رقابت در

حکومت و سلطه بر مردم و نیز رسیدن به مال بی ارزش دنیا نیست، بلکه با این هدف است که نشانه های دین تو را آشکار سازیم و سرزمینهای تو را اصلاح کنیم تا بندگان مظلوم تو آسوده شوند و به فرائض و سنتها و احکام تو عمل کنند. و شما (ای شخصیتهای موجّه جامعه!) اگر ما را یاری نرسانید و در خدمت ما نباشید، ستمگران بیش از این بر شما مسلط شوند و در خاموش کردن نور پیامبر شما بکوشند. خدا ما را بس است و بر او توکل می کنیم و به سوی او باز می گردیم و سرانجام کار به سوی اوست». [۳۴] .امام (ع) علی رغم اندوه عمیقی که در ماجرای صلح امام مجتبی با معاویه و واگذاری حکومت به او در دل داشت، تصمیم برادر و امام زمانش را که ناشی از واقع نگری امام مجتبی (ع) بود و از سر چاره جویی به آن تن داده بود پذیرفت و به مفاد عهدنامه پای بند بود. به کسانی که پس از قرارداد صلح نیز نزد او آمده و به چنین عهدنامه ای معترض بودند، توصیه کرد تا وقتی که این مرد (معاویه) زنده است، باید منتظر بود. [۳۵] هنگامی هم که کوفیان شهادت امام مجتبی (ع) را به ایشان تسلیت گفته و آمادگی خود را برای قیام و مبارزه علیه معاویه اعلام کردند، امام آنان را از هرگونه حرکت و تلاش علنی و اقدام نابجا و زود هنگام تا زمانی که فرزند هند زنده است، برحذر داشت و اظهار امیدواری کرد که اگر پس از معاویه زنده بود، نظرش را به اطلاع آنان برساند. [۳۶] .فرزند پیغمبر از

یـک سـو نگران فراموش شـدن «حـق حـاکمیت اهـل بیت پیغمـبر» به عنوان شایسـته سالاـری، در جـامعه بود که نـتیجه ای جز مشـروعیت یافتن حکومت های غاصب و سـتمگر در میان نسـلهای آینده نداشت و از سوی دیگر شاهد دست اندازی امویان به احکـام و قوانین دین و نـابودی این آیین نو پا بودنـد. دین تنها پوششـی برای کسب قـدرت و حفظ آن و موروثی نمودنش در خانـدان امیه بود. اینان برای آنکه مردم را بفریبند، به دنبال آن بودند که بر حاکمیت غاصـبانه و ظالمانه خود لباس مشـروعیت بپوشانند و این امر جز با بیعت گرفتن از اهل بیت پیغمبر و یاران با سابقه آن حضـرت میسـر نبود. تلاش فراوان معاویه در مدت ده سال پس از شـهادت امام مجتبی (ع) برای گرفتن بیعت از رجال و شخصـیتهای معروف مدینه برای جانشـینی یزید، با همین تحلیل قابل ارزیابی است. تحت فشار قرار دادن عبـدالله بن عمر – فرزند خلیفه دوم –، عبدالله بن زبیر – فرزند یکی از اصـحاب قدیمی پیغمبر – و مهمتر از همه امام حسـین (ع) فرزند پیغمبر که حکومت را حق خود می داند، همگی برای کسب مشروعیت خلافت یزید بود، چرا که بیعت نکردن آنان به معنای فقدان مشـروعیت حکومت اموی بود معاویه پس از ناکام ماندن از جلب نظر بزرگان مـدینه، بالاخره، به فریب و شمشـیر متوسل شد و با احضار شخصـیتهای یاد شده در مسـجد و گماردن مأمورانی بر هر کدام، به دروغ از رضایت و موافقت ایشان با خلافت یزید سـخن گفت [۳۷] و بدین وسـیله با مکرو حیله به زعم خویش بر قامت خلافت فرزند بی کفایت و فاسقش لباس مشروعیت پوشانید. امام

(ع) با آنکه حکومت معاویه را بزرگترین فتنه و منکر در جهان اسلام می دانست و در پاسخ به نامه معاویه به صراحت آن را ابراز نمود: «و انی لا اعلم فتنه اعظم علی هذه الامه من ولایتک علیها» و حتی بهترین عمل را «جهاد بر ضد معاویه» می شمارد: «و لا اعلم نظراً لنفسی و لدینی و لامه محمد (ص) علینا افضل من ان اجاهدک، فان فعلت فانه قربه الی الله» [۳۸] .امّا قیام و مبارزه بر ضد حکومت فریب و نیرنگ معاویه را در زمان حیات او ثمر بخش نمی دانست. در عین حال حسین بن علی (ع) شخصیتی نبود که نابودی اسلام را در پرتو انحرافی که درامر خلافت در شرف وقوع بود، تحمل کند: «و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامّه براعٍ مثل یزید». [۳۹] .خلافت یزید دو آفت بسیار خطرناک به همراه داشت: اول شخصیت فاسد و نالایق یزید بن معاویه: «یزید رجل فاسق شارب خمر، قاتل النفس المحرّمه، معلن بالفسق». [۴۰] .دوم تبدیل شدن خلافت اسلامی به سلطنت موروثی که بسیار خطرناک تر از آفت نخست بود. حتی شخصیتهایی مانند عبدالرحمن بن ابی بکر نیز این خطر را احساس کرده و به معاویه و ایادی او اعتراض کردند که شما به دروغ ادعای دلسوزی امت پیغمبر را دارید، بلکه می خواهید هر هرقلی را با مرگ هرقلی جانشین او سازید: «کذبت و الله یا مروان و کذب معاویه، ما الخیار اردتما لامّه محمد و لکنّکم تریدون ان تجعلوها هرقلیه کلّما مات هرقل قام هرقل». [۴۱] .مقصود او این بود که شما قصد دارید مانند رومیان حکومت و خلافت اسلامی را به سلطنت موروثی تبدیل کنید. بسیاری از

شخصیتها و مهمتر از همه حسین بن علی (ع) به این درخواست نامشروع معاویه پاسخ ردّ داده و با این بدعت خطرناک به مخالفت برخاستند. گرچه همه آنان انگیزه یکسانی در این مخالفت نداشتند. قصد بررسی انگیزه های متفاوت همه رجال و شخصیتهای مخالف را در این نوشته کوتاه نداریم، و تنها به بررسی انگیزه داشت و این جایگاه و موقعیت چه رفتار و عملکردی را ایجاب می کرد.

خلافت، حقِ حسین بن علی

نکته نخست آنکه خلافت پیغمبر هم به حکم شرع و هم به حکم عقل از آنِ حسین بن علی (ع) بود. بنابر روایاتی که از رسول خدا (ص) نقل شده خلافت پس از امام حسن مجتبی، به برادرش امام حسین می رسد. چه اینکه شایستگی های علمی، اخلاقی و برتری آن حضرت بر رجال و شخصیتهای وارسته آن عصر مقبول همگان بود، چه رسد به امویان که اصلاً قابل قیاس با اهل بیت پیامبر نبودند. مراجعه گروهی از شیعیان علی (ع) به آن حضرت پس از قرارداد امام مجتبی (ع) و معاویه و نیز مراجعه کوفیان به امام پس از شهادت امام حسن و اعلام آمادگی برای بیعت با ایشان، همچنین ارسال نامه های متعدد از کوفه و دعوت امام بهمنظور سفر به کوفه و پذیرش رهبری آنان [۴۲] همگی برخاسته از همین حقیقت است و کسیدر فضیلت و برتری حسین بن علی (ع) در عصر خویش تردیدی نداشت. امام نیز از وقتی که از تصمیم معاویه مطلع شد که قصد دارد فرزندش را به جانشینی خود نصب کند، به این مطلب اعتراض کرده و آن را حق مسلّم خود می شمرد. - بارها در حضور معاویه بر منبر خطابه از برتری

خود و ضرورت پیروی از خاندان پیغمبر سخن گفت. [۴۳] .- در نامه مفصلی که به او نوشت، جنایات وی را در حق شیعیان پدرش علی (ع) بر شمرده و علت آن را این چنین تشریح فرمود: «تو آنان را به قتل نرساندی مگر بدین خاطر که آنان فضائل ما را یادآوری کرده و در بزرگداشت حق ما تلاش می کردند.» [۴۴] .اگر خلیفه دوم پس از رسول خدا (ص) از خروج اصحاب پیغمبر از مدینه جلوگیری نمی کرد [۴۵] تا مبادا به شهرهای مختلف سفر کرده و از فضائل اهل بیت پیغمبر سخن بگویند و مردم را از غصب حق مسلّم علی بن ابی طالب آگاه سازند، معاویه جرأت نمی یافت که شیعیان علی (ع) را به چنین جرمی به قتل رساند. شاید خلیفه دوم گمان نمی کرد رفتار ناپسند او با اصحاب پیغمبر بهانه و مستمکسی برای امویان خواهد شد که با اصحاب پیغمبر و شیعیان اهل بیت آن حضرت چنین رفتاری داشته باشند. - هنگامی که معاویه در جمع مردم مدینه سخنرانی کرده و از جانشینی یزید سخن گفت، امام برخاست و به او اعتراض کرد: «به خدا سوگند کسی را که پدر و مادر و خود او بهتر از یزید است، ترک کردی». و وقتی معاویه پرسید: گویا خودت را در نظر داری؟ فرمود: آری خدا اصلاحت کند! معاویه با بیان مطالب سفسطه آمیز گفت: یزید برای امت پیغمبر از تو بهتر است. و در این هنگام امام پاسخ داد: «چه کسی برای امت محمد بهتر است؟ یزید شرابخوار بی بند و بار؟!» [۴۶] .- امام در سخنرانی مهم خود در سرزمین منا و در جمع

رجال و شخصـیتهای معروف آن زمان از اصحاب و تابعین، حق اهل بیت پیامبر را در امر خلافت یاد آورشد و آنان را به خاطر استخفاف حق ائمه سـرزنش کرد و از آنـان خواست برای آنکه این حقیقت در بین مردم فراموش نشود، آن را در شـهر و دیار خـود مطرح کرده و به افراد مورد وثوق خودمنتقـل نماینـد. [۴۷] .- وقتی نـامه درخواست بیعت برای حکومت یزیـد به حـاکم مـدینه رسـید و او امام را احضار کرد، عبـدالله بن زبیر از امام پرسـید: اگر از شـما درخواست بیعت کنند، چه می کنید؟ فرمود: «من هرگز بـا او بیعت نخواهم کرد، زیرا پس از برادرم حسن امر (ولاـیت) با من است. معاویه کار خود را کرد، او برای برادرم سوگنـد یاد کرد که پس از خود خلافت را در هیچ یک از فرزندانش قرار ندهد و آن را – اگر من زنده بودم – به من واگذار کنـد، اکنون او مُرد و به سوگند خود وفا نکرد...» [۴۸] .دومین مـاده قرارداد بین امام حسن مجتبی و معاویه چنین بود: «پس از معاویه حکومت متعلق به حسن است و اگر برای او حادثه ای پیش آمد، متعلق به حسین است و معاویه حق ندارد و کسی را به جانشینی خود انتخاب کند». [۴۹] .چنانکه معاویه بارها به خاطر آنکه خود را دارای تجربه بیشتر، سیاست مـدارتر، با تدبیرتر و حیله گرتر در مصاف بـا دشـمن می دانست از امـام مجتـبی (ع) می خواست که به نفع او کنـاره گیری کنـد مشـروط بر اینکه خلافت پس از معاویه از آنِ حسن بن علی باشد. [۵۰] .- هنگامی که امام حسین (ع) در حضور حاکم مدینه تصمیم

خود را بر بیعت نکردن با یزید با صراحت اعلام کرد، افزود: «ما انتظار می کشیم و شما نیز انتظار بکشید تا ببینیم کدام یک به جانشینی رسول خدا (ص) به بیعت سزاوارتریم». [۵۱] .- کوفیان به امام نامه نوشتند که «ما امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا، شاید خداوند به برکت وجود تو ما را بر هدایت و حقیقت جمع نماید.» امام (ع) نیز در پاسخ نوشت: «به جانم سوگند که امام و پیشوا جز کسی که به کتاب خدا عمل کند، عدل را برپا دارد و حق را اجرا کند و خود را وقف در راه خدا نماید، نیست». [۵۲] .- امام در نامه دعوت اهل بصره برای یاری خود، پس از اشاره به رسالت پیغمبر و جایگاه اهل بیت آن حضرت، نوشتند: «ما خاندان و اولیا و اوصیا و وارثان او (پیامبر) و سزاوارترین مردم به جانشینی او هستیم که دیگران بر ما سبقت جستند و ما تسلیم شدیم، ما تفرقه نخواستیم و به وحدت پاسخ گفتیم، این در حالی بود که می دانستیم که ما بر حق ولایت بر متولیان آن سزاوارتریم». [۵۳] .- وقتی نامه مسلم بن عقیل به امام رسید و از بیعت مردم کوفه با خود خبر داد، امام نامه ای به کوفیان نوشت و به وسیله قیس بن مصهّر صیداوی ارسال کرد. در این نامه آمده است. «نامه مسلم بن عقیل به دستم رسید و از حسن نیت شما و هماهنگی بزرگان شما در راه یاری و حق خواهی ما خبر یافتیم...» [۵۴] .موارد یاد شده تنها نمونه هایی از شواهد تاریخی است که امام حسین (ع) با صراحت از

حق خود در امر حکومت و ولایت سخن گفته است. امام در ادامه سفر و حتی در روز عاشورا نیز در سخنان خود با کوفیان بار دیگر این واقعیت را مطرح نمود. [۵۵] با وجود چنین حقیقتی امام چگونه می توانست آن را نادیده بگیرد و با یزید بیعت کند و سلطنت موروثی و استبدادی او را به رسمیت بشناسد؟ بخصوص که حکومت او را به معنای نابودی کامل اسلام می دانست و نزاع امام با وی تنها بر سر غصب حق امام در مسئله حکومت نبود، بلکه حق امام یکی از عوامل به شمار می رفت.

موقعیت خانوادگی امام

بخش وسیعی از میراث گرانقدر نهضت حسینی به معرفی شخصیت امام حسین (ع) و موقعیت خانوادگی او اختصاص دارد. این همه تأکید بر این جایگاه نشانه اهمیت آن است. امام در مکتب و دامانی تربیت و رشد کرده بود که نمی توانست وضع زمانه را مشاهده کرده و سکوت اختیار کند. همچنان که نمی توانست به سهولت از کنار پایمال شدن ارزش ها بگذرد. امام در خاندان وحی و رسالت رشد یافته و در دامان پاک دختر رسول خدا (ص) تربیت یافته بود و همه ارزشها و کمالات انسانی در وجودش متبلور بود. حضرت بارها از این حقیقت سخن گفت و با دشمنان و قدرت طلبان محاجّه نمود. در پاسخ به حاکم مدینه که خواستار بیعت امام با یزید بود، فرمود: «انا اهل بیت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائکه و محلّ الرحمه و بنا فتح الله و بنا ختم». [۵۶] .در پاسخ کوفیان نیز فرمود: «هیهات منا الذلّه أبی الله ذلک و رسوله و المؤمنون و جدود طابت و حجور طهرت و انوف حمیّه

و نفوس ابیّه من ان تؤثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام؛ [۵۷] .هرگز زیر بار ذلت نمی روم. خداوند و رسول او و مؤمنان و نیاکان وارسته و دامنهای پاک و بزرگان غیور و انسانهای بزرگوار آن را برای ما نمی پسندند، آری نمی پسندند که پیروی فرومایگان به قتلگاه بزرگواران ترجیح داده شود.» امام درا ین کلام گهربار پذیرفتن ذلّت بیعت با یزید را با موقعیت خانوادگی خود در تعارض می بینید و مرگ با عزّت را با موقعیت خویش متناسب می داند. ما نیز در زیارت وارث خدمت آن حضرت عرض می کنیم: «یا اباعبدالله، اشهد انک کنت نوراً فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره لم تنجّسک الجاهلیه بانجاسها و لم تلبسک من مدلهمات ثیابها». چنین شخصیتی از خاندان وحی و رسالت حتی اگر از حق خود در خلافت نیز چشم می پوشید، نمی توانست حاکمیت شخصی چون یزید را به رسمیت شناسد و با سکوت خود بدان مشروعیت بخشد.

جایگاه اجتماعی و سیاسی امام

علاوه بر اینکه خلافت حق حسین بن علی (ع) بوده و از موقعیت ممتاز خانوادگی نیز برخوردار بود، نکته حائز اهمیت دیگری در باره امام وجود دارد که مسئولیتی مضاعف را بر عهده آن بزرگوار می نهد و در تحلیل درست و جامع حرکت آزادی بخش امام در جامعه نقش حیاتی دارد. بی شک حسین بن علی (ع) پس از شهادت برادرش امام حسن مجتبی (ع) تنها شخصیت ممتاز مذهبی، معنوی و سیاسی عصر خویش به شمار می رفت. آن بزرگوار علاوه بر موقعیت خانوادگی خود، شخصیتی مورد توجه در زمان خود بود. هر چند انتساب آن حضرت به رسول خدا (ص) این موقعیت را مضاعف ساخته بود. اما نمی توان تمام شخصیت اجتماعی و

سیاسی، همچنین مقام و منزلت علمی و مذهبی آن بزرگوار را در رابطه نسبی وی با پیامبر خلاصه کرد، بلکه رجال و شخصیتهای موجّه آن روز برای فرزند علی بن ابی طالب (ع) شخصیتی مستقل قائل بودند، در تصمیم گیری ها منتظر موضع گیری او بودند. اگر امام - به فرض محال - تن به بیعت با یزید بن معاویه می داد، حکومت با افرادی چون عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر مشکل چندانی نداشت ولی ایستادگی امام به ایشان نیز جرأت می بخشید. چند ماهی که حسین بن علی (ع) در مکه به سر می برد، عبدالله بن زبیر، شخصیت درجه اول آن شهر تحت الشعاع شخصیت امام قرار داشت و آرزو داشت که امام هر چه زودتر مکه را ترک کند، هر چند در ظاهر از امام می خواست در حرم الهی بماند! [۵۸] این واقعیت را غیر از امام، شخصیتهای آگاه از مسائل و جریانات روز نیز درک می کردند. [۵۹] .صرف نظر از جهات پیش گفته، امام به لحاظ موقعیت اجتماعی و سیاسی خود نیز نمی توانست در برابر انحرافات بزرگی که کیان اسلام را تهدید می کرد، سکوت کند. و خود نیز بارها این واقعیت را به گوش مردم رساند. در پاسخ به فرزدق که علت حرکت امام را پرسید، فرمود: «ای فرزدق! این جماعت قومی هستند که در پیروی شیطان پابرجایند و خدای مهربان را پیروینمی کنند ودر زمین فساد را رواج داده وحدود الهی را تعطیل کرده اند، شراب می نوشند و اموال فقرا و مساکین را تصاحب کرده اند و من سزاوارترم که به یاری دین خدا برخیزم و آیین او را گرامی داشته، در راهش جهاد نمایم تا کلمه خدا حاکمیت

و برتری یابد.» [۶۰] .افراد مختلفی که از روی دلسوزی امـام را از رفتن به سوی عراق بر حـذر می داشـتند، بر این اعتقاد بودند که شما رئیس عرب، رئیس قریش و ملجأ و پناهگاه مردمید، اگر آسیبی به شما برسد و حرکت شما هتک شود، دیگران نیز در معرض هتـک حرمت قرار خواهنـد گرفت. [۶۱] .یکی از سـخنان امـام بـا رجال و شخصـیتهای معاصـر خود این بود که مقام و موقعیت اجتماعی شما نعمتی است از جانب خدا، به منظور تحمّل مسئولیت سنگینی که خواص باید در جامعه بر عهده بگیرند. گمان نکنید که شـما بی جهت مورد توجه مردم هستید و فقط مردم موظفند به شـما احترام گزارده و در نزد آنان دارای ارج و قرب اجتمـاعی باشـید، ولی در برابر سـرنوشت ایشـان و دین و زنـدگی شان تکلیفی نداشـته باشـید، امام در سـخنرانی خود در سرزمین منا فرمود: «شـما ای گروه نیرومنـد! گروهی هستیـد که به دانش و نیکی و خیرخواهی معروفید و به وسـیله خدا در دل مردم ابّهتی دارید که شرافتمند از شما حساب می برد و ناتوان، شما را گرامی می دارد و کسانی که هم ردیف شما هستند و بر آنان حق نعمتی ندارید، شما را بر خود مقدّم می دارند، شما وسیله برآورده شدن حاجاتی هستید که از خواستاران آن حاجات دریغ می شود و برآورده نمی گردد و به هیبت سـلاطین و کرامت بزرگـان راه می رویـد. آیـا همه اینها بـدین خاطر نیست که مردم به شـما امیدوارنـد که به حق خـدا برخیزیـد؟! گرچه از بیشتر حقوق خداونـد کوتـاهی کرده ایـد و حق امامـان را سـبک شمرده، حقوق ضعیفان را تباه ساخته اید و به گمان

خود حق خود را گرفته اید. شما در این راه نه مالی خرج کرده اید و نه جانی را برای خدای خالق خود به خطر افکنده اید و نه برای رضای خدا با قبیله و عشیره ای درافتاده اید، آیا شما از درگاه خدا بهشت و همنشینی با پیامبران و ایمنی از عذاب او را انتظاردارید؟» [۶۲] .آیا امام که «برخورداری از مقام و موقعیت اجتماعی» را وسیله ای برای انجام تکالیف الهی می داند و بزرگان قوم را به خاطر ترک وظیفه سرزنش می کند، با توجه به مقام و موقعیتی که خود دارد، می تواند نسبت به تکالیف خود احساس مسئولیت نکند؟ قطعاً مسئولیت امام از همه آنان در جهت یاری دین خدا و دفاع از حقوق محرومان و ستمدیدگان بیشتر است. امام خود این حقیقت را بارها بر زبان آورد و برای انجام وظیفه قدم در راه پرمخاطره مبارزه با حکومت اموی نهاد. - هنگام برخورد با سپاه حر بن یزید ریاحی در سخنان خود در جمع اصحاب خویش و لشکریان حر (یا در نامه ای به کوفیان بنابر بعضی از نقلها) با اشاره به کلامی از رسول خدا (ص) که «هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرامهای خدا را حلال کرده، پیمانهای او را نقض نموده، با سنت رسول خدا مخالفت کرده و در بین بندگان خدا به گناه و تجاوز رفتار می کند و با رفتار و کردار و گفتار خود به مخالفت بر نخیزد، شایسته است که خداوند او را نیز با آن سلطان ستمگر در یک مکان عذاب کند» هشدار داد: «هان ای مردم! اینان (امویان) به پیروی شیطان درآمده و اطاعت خدا را ترک کرده اند، فساد را

علنی و حدود را تعطیل کرده، اموال مردم را حیف و میل نموده و حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده اند». سپس افزود: «و انا احقّ من غیّر؛ و من سزاوارترم بر مخالفت با این وضعیت». [۶۳] .

آزادگی و عزت نفس امام

ویژگی ممتاز دیگری که شخصیت امام حسین (ع) را از دیگران امتیاز می بخشید، «حریت، آزادگی، عظمت روح و عزت نفس» آن حضرت بود. روح بزرگ و بزرگوار او مانع می شد که در برابر ظلم و ستم به بندگان خدا تنها نظاره گر باشد، بدعتها را در دین خدا مشاهده کند، حاکمیت اشرار را بر سرنوشت جامعه ببیند و تحمّل نماید. روح آزاده و توأم با شجاعت، از آن حضرت شخصیتی ساخته بود که در برابر ظلم و بی عدالتی قیام کند، شجاعتی که سرسخت ترین دشمنان امام نیز بدان معترف بودند. امام هیچ گاه در برابر اهانتهای امویان به پدر بزرگوارش علی (ع) سکوت نمی کرد. بارها مروان بن حکم را به خاطر بدگویی به علی (ع) در خلوت و جلوت توبیخ کرد: «یابن الزرقاء و یا بن آکله القمّل انت الواقع فی علیّ؛ ای فرزند زن بدکاره، ای فرزند شپش خوار! آیا تو از علی بدگویی می کنی؟» [۶۴] .شجاعت و آزاد منشی امام سبب می شد که اجازه ندهد هیچ زورگو و ستمگری حق او یا دیگری را تضعیف کند. ولید بن عقبه بن ابی سفیان والی مدینه در خصوص مالی در «ذی مروه» با امام درگیری و قصد پایمال کردن حق امام را داشت، امام به او فرمود: «به خدا سوگند! یا حقّم را عادلانه می پردازی یا شمشیرم را گرفته و در مسجد رسول خدا می ایستم و مردم را به حلف

الفضول فرا می خوانم». با شنیدن سخنان امام عده ای به کمک امام شتافتند و حاکم مجبور شد حق آن حضرت راپپردازد. [۶۵] .معاویه ابی سفیان هیچ گاه به خود جرأت نداد که به سخنان تند و انتقادآمیز امام پاسخ متقابل دهد. هر چند اطرافیان و جوانان ناپخته ای چون مروان و یزید او را تحریک کردند که پاسخ امام را به تندی بدهد، اما او که حسین بن علی (ع) را خوب می شناخت، همواره از برخورد تند با آن حضرت پرهیز داشت. معاویه پس از کشتن حجر بن عدی و شیعیان علی (ع) در سفر حج با امام حسین (ع) روبه رو شد و به امام گفت: «آیا خبرداری که ما با حجر و شیعیان پدرت چه کردیم؟ آنان را کشتیم و کفن پوشانیدیم و بر آنان نماز گزاردیم». او که گمان می کرد با این سخن ضربه ای بر امام وارد کرده و امام را از هرگونه حرکت و قیامی باز می دارد، بی درنگ این پاسخ را از امام دریافت کرد: «ولی اگر ما پیروان تو را بکشیم، آنان را کفن نمی پوشانیم، بر آنان نماز نمی گذاریم و دفن نمی کنیم»، [۶۶] .یعنی تو و پیروانت را کافر می دانیم.معاویه معترف بود که در حسین بن علی جز شجاعت ندیده است. [۶۷] او را به پدرش علی بن ابی طالب تشبیه می کرد.

مظاهر عزت و آزادگی از مدینه تا کربلا

مجموع ویژگیهای یاد شده سبب گردید که امام در برابر در خواست نابه جای حکومت بایستد و تن به بیعت ندهد و با قیام خونین خود درس ابدی حریت، آزادگی، مروت و مردانگی را به بشریت بیاموزد. گریز از تن دادن به ذلت و پستی از خصوصیات انسانهای آزاده است. پیام نهضت امام حرکت و رفتارهای

امـام، برخورد او با دوسـتان و دشـمنان و زنـدگی و مرگ او با ذلت و پستی بیگانه بود. و این پیام در نهضت حسـینی آن قـدر واضـح و روشـن اسـت کـه او را «سـرور آزادگـان» لقـب داده انـد. و قیـامش نه تنهـا الگـوی شـیعیان و مسـلمانان گشـته، بلکه مستضـعفان عالم از هر مکتب و آئینی او را اسوه و الگوی خود می شناسند. وقتی که معاویه ابی سفیان با آن فراست و کیاست کم نظیر خود نتوانست امام حسـین (ع) را به بیعت با یزیـد متقاعد سازد، و آن حضـرت را به بیعت وادار کند، دیگران به طریق اولی از عهـده این مهم بر نمی آمدنـد. هنگامی که عبـدالله بن زبیر از امام جویا شـد در برابر درخواست بیعت یزید چه خواهی کرد، فرمـود: «از بیعت بـا یزیـد امتنـاع خواهم ورزیـد و زیر بـار بردگی و ذلت نخواهم رفت». [۶۸] .و هنگـامی که در حضور حـاکم مـدینه بـا تهدیـد مروان مبنی بر بیعت بـا یزیـد مواجه شـد، عکس العمـل تنـدی نشان داده و پس از معرفی خود و یزید فرمود: «شخصـیتی چون من با شخصی چون یزید هرگز بیعت نمی کند». [۶۹] .امام مصـمم بود با یزید بن معاویه بیعت نکند و علیه حکومت نامشـروع وی قیام نماید. نه تنها یزید را برای این منصب خطیر شایسـته نمی دانست و آن را با صراحت به معاویه نـوشت که انسـان از امین شـمردن شـارب الخمر بر یـک درهم امتنـاع می ورزد، پس چگـونه می تـوان امـانتی چون حکومـتی اسلامی را به یزید سپرد؟! «...فکیف تولّی علی امه محمد من یشرب المسکر؟ و شارب الخمر من الفاسقین و شارب المسکر من الاشرار و لیس شارب الخمر بامین علی درهم

فکیف علی الامّه». [۷۰] .اگر شخصیت یزید و رفتار اجتماعی او قابل تحمل بود، چه بسا امام نیز همچون برادرش امام مجتبی (ع) از حق شخصی خود برای مصالح اسلام و مسلمین می گذشت، اما در این مرحله قرار گرفتن یزید در مسند خلافت به معنای نابودی اسلام بود. امام بارها از شهادت خود در این راه خبر داد و به کسانی که حضرت را پند می دادند که از قیام و مخالفت بر ضد امویان صرف نظر کند، می فرمود: هرگز بیعت نخواهم کرد و تن به پستی و رذالت نخواهم داد: «ولا اعطی الدنیه من نفسی ابداً». [۷۱] .اصولاً گرفتار شدن امت اسلامی به حاکمیت شخصی چون یزید معلول سکوت و بی تفاوتی و ذلت پذیری مردم در برابر معاویه بن ابی سفیان بود. از اینکه علی رغم دستور پیغمبر مبنی بر اینکه خلافت بر فرزندان ابی سفیان حرام است، مردم زیر بار حکومت معاویه رفتند و اینک باید ذلت و اسارت حکومت یزید را تحمل می کردند. کسی که از مردم بر «بردگی و بندگی خویش» بیعت می خواست، نه بیعت با حکومتی که پاسدار حقوق اجتماعی و سیاسی مردم باشد. نمونه بارز آن مأموریت مسلم بن عقبه در سرکوب کردن مردم مدینه بود که پیشتر بدان اشاره کردیم. با توجه به شواهد فراوانی که در گفتار و کردار امام در طول قیام بر ضد امویان وجود دارد،اگر گفته شود امام در صدد بود تا جامعه خفته و بی تفاوت نسبت به پایمال شدن ارزشهای انسانی را از خواب غفلت بیدار کند و به همگان بفهماند که بهای آدمی بیش ازآن است که برای زندگی چند روزه دنیا تن به ذلت و پستی دهد

و «زندگی ذلت بار» رابر «مرگ با عزت» ترجیح دهد. این حقیقت هم در شعارهای امام متبلور بود، هم در سخنان امام با رجال و شخصیتها و مردم، و هم در عمل آن بزرگوار. اینک به نمونه هایی اشاره می شود.

سودای بیداری مردم

– هنگامی که امام از مدینه آهنگ مکه کرد، مسلم بن عقیل به حضرت پیشنهاد کرد تا مانند عبدالله بن زبیر که با یزید بیعت نکرده و از بیراهه به مکه شتافته، به صورت مخفیانه و دور از چشم مأموران حکومتی و مردم از بیراهه سفر کند، اما امام نپذیرفت و از شاهراه حرکتکرد [۷۲] و هر جا با شخصی یا گروهی روبه رو شد، هدفش را از خروج از شهر پیغمبر به طورآشکار به اطلاع آنان رساند زیرا امام یک شورشی نبود تا با مأموران حکومتی به تعقیب و گریز بپردازد، بلکه امام حامل «پیام رهایی بخش یک امت از تحت سلطه ظلم و استبداد بنی امیه» بود و این هدف با حرکت مخفیانه تأمین نمی شد.

قداست ارزشها

– امام (ع) علی رغم میلش روز هشتم ذی حجه که همه مسلمانان برای اعمال حج راهی عرفات می شدند، از مکه خارج شد تا مبادا به دست مزدوران حکومت ترور شود وباریخته شدن خونش در مکه، حرمت حرم امن الهی شکسته شود. چقدر تفاوت وجود دارد بین او و بین کسی که در ماجرای محاصره شهر مکه توسط لشکر شام برای حفظ جانش به درون کعبه پناه برد و لشکر شام برای سرکوب کردن شورش خانه خدا را با منجنیق سنگ باران و بخشی از خانه خدا را تخریب کرد و آتش به خانه کعبه افتاد؟! [۷۳] .برای یکی «حفظ حرمت حرم الهی» اصل است، هر چند بهایش آوارگی در بیابان و شهادت در صحرای کربلا و اسارت اهل بیتش باشد و دیگری حفظ جانش را اصل می داند هر چند به قیمت هتک حرمت خانه خدا. آیا این تفاوت جز به خاطر وجود عنصر «حریت و آزادگی» و اصل

شمردن ارزشها در امام و فقدان آن در دیگری نیست؟

برداشتن بیعت از یاران

- هنگامی که شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر به امام رسید، بیعتش را از مردم برداشت تا مبادا کسانی که به خاطر دعوت مردم کوفه و امید تشکیل حکومت در این شهر به همراه امام آمده اند، با این تصور سفر را ادامه دهند یا اگر از پیروزی مأیوس شده اند، تعهد به بیعت امام مانع از بازگشتشان شود. لذا در جمع همراهان حضور یافت و فرمود: «خبر دردناک قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر به ما رسید، و شیعیان ما با این کار ما را رها کردند و پیمان شکنی نمودند. پس هر کس مایل است باز گردد، می تواند برگردد و از ناحیه ما تعهّدی بر او نیست.» [۷۴] .برداشتن بیعت در شرائط دشوار مبارزه که هر رهبری به دنبال حفظ نیرو است، چه معنا و مفهومی دارد؟ جز اصل بودن «ارزشهای اخلاقی» و زیر پا نگذاشتن آنها در هر شرائطی؟ و آیا این خصلت جز از شخصیتهای آزاده یافت می شود؟ بار دیگر همین مطلب را در شب عاشورا در جمع یارانش به صورت آشکار و با بیان حکمت آن تکرار فرمود: «شما با من همراه شدید، چون می دانستید که من به سوی قومی حرکت می کنم که با زبانها و قلب هاشان با من بیعت کرده اند، و حال مطلب به عکس شده زیرا شیطان بر آنها مسلط شده و یاد خدا را فراموش کرده اند و اکنون هیچ قصدی جز کشتن من و مجاهدان همراه من و پس از آن غارت و اسارت حریم من

ندارند و من بیم دارم که شما این واقعیت را ندانید و یا بدانید و حیا کنید (و از گفتن آن خجالت بکشید). نزد ما خاندان پیامبر مکر حرام است پس هر کس کشته شدن با ما را نمی پسندد از تاریکی شب استفاده کند و برگردد...» [۷۵] .

نیازی به اموال تو نداریم

– معروف است امام در مسیر مکه تا کوفه عبیدالله بن حرّ جعفی را به یاری طلبید و هنگامی که شخصاً به چادر وی رفت، پسر حرّ جعفی به امام گفت: به خدا سوگند ای پسر دختر پیغمبر! اگر تو در کوفه یارانی داشتی که همراه تو با دشمن بجنگند، من در همراهی تو و مبارزه با دشمن پیشتاز بودم و به شدت با ایشان می جنگیدم، ولی شیعیان تو را در کوفه دیدم که از ترس بنی امیه و شمشیرهای آنان در خانه های خود خزیده اند، تو را به خدا همراهی خود را از من مخواه، ولی هر قدر بتوانم با تو همراهی می کنم، این اسب لگام دار من است، به خدا با آن به دنبال کسی نتاختم مگر اینکه آثار مرگ را بر او چشاندم و این هم شمشیر من است. به خدا با آن بر چیزی ضربه نزدم مگر اینکه آن را قطع کرد. امام به عبیدالله بن حر پاسخی داد که از اوج مناعت طبع، روح آزاده، آزادی خواه و عزت نفس او حکایت دارد، فرمود: «ای پسر حر! ما برای اسب و شمشیر تو به سراغت نیامدیم، فقط بدین خاطر آمدیم که از تو یاری بطلبیم. اگرنسبت به بذل جانت در راه ما بخل می ورزی، نیازی به چیزی از اموال تونداریم.» [۷۶] .

پای بندی به اصول

– وقتی که امام با لشکر کوفه به فرماندهی حرّ بن یزید ریاحی برخورد کرد و به خاطر دستور شدید عبیدالله بن زیاد امام را تحت فشار قرار داد، زهیر بن قین از یاران با وفای امام عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آینده دشوارتر از این است، اکنون جنگ با

اینـان به مراتب آسـانتر از جنـگ بـا سـپاهیان بی شـماری است که پس از این خواهنـد رسـید.» امـام بر خلاف سیاسـتمداران و فرماندهان جنگی که از فرصـتهای به دست آمده حداکثر استفاده را می کنند تا ضربه ای بر دشمن وارد سازند، چون به اصول و ارزشهای دینی پای بند بود، حاضر نبود به هر قیمتی از آن اصول دست بشوید، از این رو فرمود: «من آغاز گر جنگ نخواهم بود». [۷۷] .چه اینکه در کربلا نیز قبل از شـروع جنگ، هنگامی که شـمر به امام جسارت کرد، یکی از یاران اجازه خواست تا او را به سزای عملش برساند، امام با همین استدلال او را از این عمل برحذر داشت. [۷۸] .بخش دیگری از این بخش را به نقل جملاـتی کوتـاه از امـام اختصاص می دهیم که از روح آزاده آن حضـرت برخاسـته و حکایت از هـدف مقـدس او در دمیـدن «روح عزت نفس و آزادگی در مردم» دارد، مردمی که به ذلت و اسارت رضایت داده انـد، و نجات آنان بهایی چون شـهادت حسین بن علی (ع) و اصحاب و اهل بیتش را می طلبد.

مرگ رهایی بخش یا زندگی اسارت بار؟

- امام در دیدار با فرزدق پس از طلب رحمت برای مسـلم بن عقیل این اشـعار را سـرود:فان تکن الدنیا تعدّ نفیسه فانّ ثواب الله اعلی و انبـل فـان تکـن الابـدان للمـوت انشأت فقتـل امرئ بالسـیف فی الله افضـل؛ [۷۹] .اگر دنیـا ارزش داشـته باشـد، پاداش خداوندی ارزشـی به مراتب بیشتر و بهتر خواهد داشت. اگر بدنها برای مرگ آفریده شده اند، پس در راه خدا با شمشیر کشته شدن بهترین مردن است». - در سخنرانی خود در جمع اصحاب و سپاهیان حر بن یزید ریاحی: «الا

ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء الله محقّا فانی لا اری الموت الّا سعاده و لا الحیاه مع الظالمین الّا برما»؛ [۸۰] .آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل نهی نمی شود؟ در چنین شرائطی مؤمنان باید آرزوی مرگ و شهادت کنند که من چنین مرگی را جز سعادت (و شهادت) و زندگی در کنار ظالمان را جز ننگ و ذلت نمی دانم». - ابن شعبه حرّانی این جمله را نیز در این خطبه امام، نقل کرده: «ان الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرت معایشهم فاذا محّصوا بالبلاء قلّ الدیّانون»؛ [۸۱] .حقاً که مردم بنده دنیایند و دین امر بی ارزشی است که بر زبانشان جاری است و تا وقتی بر گردش حلقه می زنند که دنیایشان در آسایش باشد و هرگاه به بلا گرفتار شده و در معرض آزمایش قرار گرفتند، دینداران اندک می شوند. این جمله طلایی بیانگر همان واقعیتی است که پیشتر بر آن تأکید شد که تا آدمی از بند هوای نفس و زخارف دنیا رها نشود، نمی تواند خود را از اسارت صاحبان قدرت و ثروت برهاند. مردم در زمان امام حسین (ع) چون بنده دنیا شده بودند، نتوانستند از فرصت استثنایی ای که فرزند پیغمبر با برافراشتن پرچم قیام و مبارزه علیه امویان فراهم ساخت، استفاده کرده و خود را از اسارت سلطنت استبدادی امویان نجات دهند. بهره مندی از آزادی اجتماعی بدون آنکه انسان شایستگی آن را در خود ایجاد کرده باشد و بتواند با رهایی از دلبستگی های دنیوی آن را از زورگویان استیفا کند، ممکن نیست، چنانکه برخوردار شدن مردم از

آزادیهـای اجتمـاعی زمینه رهـا شـدن هرچه بیشتر از وابسـتگی هـای مـادی را فراهم می سـازد. به هر حال، آزادی از بردگی و اسارت امویان نعمت ارزشـمندی بود که مردم از آن محروم بودنـد و برای رسـیدن بدان باید بهایش را می پرداختند ولی مردم آن زمان که یا مرعوب قدرتمندان بودند یا مفتون ثروتمندان، حاضر به پرداخت بهای آن نشدند، از این رو بر اساس پیش بینی امام حسـین (ع) گرفتار ذلّتی فراتر از دوران حاکمیت معاویه شدند: «والله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقه من جوفی و اذا فعلوا ذلک سـلط الله علیهم من یذلهم حتی یکونوا اذل فرق الامم؛ [۸۲] .به خدا سوگند این مردم مرا رها نمی کنند تا وقتی که خونم را بر زمین بریزنـد و هنگامی که مرتکب این جنایت شدنـد، خداونـد کسانی را بر آنها مسـلط خواهد کرد که خوارترین گروه در میان اقوام و ملل خواهنـد شـد». نمونه هایی از این ذلت را نقل خواهیم کرد. - هنگامی که حربن یزیـد ریاحی امام را به مرگ تهدیـد کرد، به اشـعار مرد اوسـی (هنگـامی که می خـواست رسـول خـدا را یـاری کنـد، پسـر عمویش او را از مردن ترسانـد، ولی او در پاسـخ این اشـعار را خوانـد) تمثـل جست و فرمود: سامضـی و مـا بـالموت عار علی الفتی اذا ما نوی خیراً و جاهد مسـلماً و واسـی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مذموماً و خالف مجرما اقدم نفسـی لا ارید بقاءها لتلقی خمیساً فی الوغاء عرمرمـا فـان عشت لم الم وان متُّ لم اُذم کفی بک ذّلاً ان تعیش مرغما؛ [۸۳] .جوانمردی که آهنگ حق کند و در راه اسـلام پیکار نماید و نیز در راه

مردان صالح جانبازی کند و از هر فعل ناشایستی دوری کرده، با تبهکاری سازش نکند، من خود را آماده کرده ام - در حالی که قصد ماندن ندارم - تا در کوران جنگ با هر پنج بخش لشکری بزرگ دیدار کند. اگر زنده ماندم ملامتی بر من نیست و اگر جان باختم سرزنشی ندارم. تو را در ذلت و خواری همین بس که ناخواسته و از روی ناچاری زنده بمانی». - وقتی که نامه تهدیدآمیز ابن زیاد به عمر سعد رسید که با حسین سخت گیری کن، یا باید بیعت کند یا سرش را از بدن جدا کرده و برای من بفرست، امام با قاطعیت پاسخ داد: «لا اجیب ابن زیاد بذلک ابداً فهل هو الّا الموت فمرحباً به؛ [۸۴] .هرگز خواسته پسر زیاد را اجابت نخواهم کرد، آیا جز مرگ چیزی پیش خواهد آمد، پس خوشا چنین مرگی!» - هنگامی که قیس بن اشعث (برادر محمد بن اشعث که با فریب و امان دادن مسلم بن عقیل را در کوفه دستگیر کرده و به ابن زیاد تسلیم کرد) از امام خواست تا با امویان بیعت کند، امام پاسخ داد: «لا و الله لا اعطیهم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقرّ اقرار عبید؛ [۸۵] .نه به خدا سوگند هرگز دست ذلت و خواری به ایشان نمی دهم و مانند بردگان تسلیم نمی شوم». علامه محمد حسین نائینی که در ردّ حکومت استبدادی قاجار اثر نفیس «تنبیه الامه و تنزیه المله» را نگاشته تا نشان دهد حکومت استبدادی و ستمگرانه در اسلام محکوم بوده و حکومت در اسلام مشروط و محدود به رعایت حدود الهی و حقوق مردمی است، و دولتمردان

بایـد این حـدود و حقوق را مراعات کننـد، به موارد متعـددی از آیات قرآن - مانند ماجرای فرعون و بنی اسـرائیل - و کلمات پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) استشـهاد کرده، در ادامه به گفتار و سـیره امام حسـین (ع) اسـتناد جسته و نوشته است: «سرور مظلومان (ع) تمکین از حکم دعّی بنی امیه را ذلت عبودیتش می شمارد و در جواب ارجاس و اراذل کوفه که «انزل علی حکم ابن عمّک» به حضـرتش عرضه داشـتند، چنین می فرمایـد: «لا اعطیکم بیـدی اعطاء الذلیل و لااَقرّ اقرار العبید» و هم می فرماید: «هیهـات منـا الـذلّه ابی الله ذلـک لنـا و رسـوله و المؤمنـون و جـدود طـابت...» طـاعت فجره و تـن در دادن بـه حکـم لئیمـان را عبودیتشـان دانست... نفس قدسـیه حضـرتش از آن ابـاء فرمود از برای حفـظ حریّت خود و توحیـد پروردگارش تمام هستی و دارایی را فدا و این سـنت کریمانه را برای احرار امت اسـتوار و از شوائب عصبیت مذمومه تنزیهش فرمود و از این جهت اسـت که در تواریـخ اسـلامیه صاحبان نفوس ابیه را که به این سـنت مبارکه اقتدا و چنین فداکاریها نمودند، «اباه الضـیم» و احرارشان نامند، همه را خوشه چین آن خرمن و از قطرات دریای آن ابا و حریّت شمردند....امام حربن یزید ریاحی را به خاطر خلع طوق رقیت و خروج از ربقه عبودیت آل ابی سـفیان و ادراک شـرف حریت و فوز به فنـا و شـهادت در آن رکـاب مبارک به منقبت علیـای حریتش سـتود و به خلعت والای «انت الحرّ کمـا سـمّتک امّـک، انت الحرّ فی الـدنیا و انت الحرّ فی الآخره» سـرافرازش فرمود.» [۸۶] .- هنگامی که امام در روز

عاشورا در برابر لشکر ابن سعد قرار گرفت، به منظور اتمام حجت با کوفیان سخن گفت. آنان را در بروز وضعیت ناهنجار جامعه و حاکمیت طاغوتها، بازماندگان مشرکین و مخالفان قرآن و سنت پیغمبر و پاره پاره کنندگان قرآن و شورشگران بر امام و نسب سازان برای زنازادگان شریک شمرد، سپس ضمن سرزنش کوفیان که چرا ما را به کوفه فرا خواندید و پیمان شکستید، تصمیم خود را مبنی بر ایستادگی در برابر حکومت نامشروع و مستبدّ بنی امیه اعلام کرد و فرمود: «الا ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین القتله و الذلّه و هیهات منّا الذلّه....» [۸۷] .- زمانی که امام از مرگ و شهادت با عزت سخن می گفت و یاران را به بهشت جاویدان الهی بشارت می داد، چهره حضرت و یارانش برافروخته می شد و برای رسیدن به آن لحظه شماری می کرد: «صبراً بنی الکرام، فما الموت الّا قنطره تعبر بکم عن البئوس و الضراء الی الجنان الواسعه و النعیم الدائمه فایکم یکره ان ینتقل من سجن الی قصر....؛ [۸۸] .ای بزرگ زادگان! صبر پیشه کنید که مرگ پلی بیش نیست که شما را از فشارها و تنگناها به بهشتهای پهناور و نعمتهای ابدی می رساند، کدام یک از شما دوست ندارد از زندان به کاخ منتقل شود؟...» - چه اینکه شعارهای امام در روز عاشورا همگی از آزادگی و وارستگی او از دنیا و عشق به شهادت حکایت دارد: «موت فی عزّ خیرٌ من حیاه فی ذلّ الموت اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النّار و الله ما هذا و هذا جاری» [۸۹] .

احترام به اصول انسانی

- از واپسین کلمات گهرباری که

از امام در شرائطی که در اثر جراحات بی شمار در گودال قتلگاه افتاده بود، جمله ای است که می تواند منشور جاوید انسان تا روز قیامت باشد. هنگامی که آن بزرگوار بر زمین افتاد و توان جنگیدن را از دست داد نامردمان آهنگ خیمه های امام را کردند، امام در حالی که بر اثر یک روز جنگ بی امان و تشنگی فراوان و جراحات سخت رمقی در بدن نداشت، فریاد زد: «یا شیعه آل ابی سفیان! ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احراراً فی دنیاکم هذه فارجعوا الی احسابکم ان کنتم عرباً کما تزعمون». [۹۰] .امام با این جمله وجدانهای خفته و مدفون آنان را در زیر خروارها عادت جاهلی مخاطب قرار داد که ای پیروان خاندان ابی سفیان، اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی ترسید، لا اقل در زندگی دنیای خود آزاده باشید و اگر گمان می کنید که عرب هستید، به آیین عروبت خود وفادار باشید. این سخن بدین سبب بود که حتی در میان اعراب جاهلیت نیز جنگ از اصول و قواعدی پیروی می کرد. در عصر جاهلیت نیز به زنان و فرزندان و کودکان و کسانی که در کارزار حضور نداشتند، متعرض نمی شدند، پیکرهای شخصیتها و رؤسای اقوام و قبائل را پس از کشته شدن مورد هتک قرار نمی دادند و مثله نمی کردند. حتی در جنگ احد وقتی که ابوسفیان پس از جنگ با پیکر مثله شده حمزه عموی پیامبر روبه رو شد، با صدای بلند خطاب به پیامر گفت: ای محمد! من دستور نداده بودم که با پیکر حمزه چنین کنند و بدون اطلاع من با پیکر او چنین رفتاری شده است. [۹۱]

.او در حقیقت به خاطر عدم رعایت رسوم متداول و پذیرفته شده در میان اعراب در عصر جاهلیت به طور تلویحی عذر به پیشگاه پیامبر می برد. اما در روز عاشورا لشکریان عمر سعد به دستور مستقیم عبیدالله بن زیاد همه اصول و قواعد جنگ را – حتی بر اساس قوانین جاهلیت – زیر پا نهاد تا شاید با چنین رفتاری، آن هم با فرزند دختر پیغمبر و بزرگان بنی هاشم و بزرگان اقوام و قبائل رعب و وحشتی را در دلها بیفکند که کسی جرأت مخالفت با حکومت را به خود ندهد و با خود بیندیشد که وقتی با فرزند پیغمبر و خاندان او چنین رفتاری کنند، وضع آنان معلوم است. این سیاست تا حد زیادی توانست جو خفقان و استبداد اموی را به اوج رساند، هر چند قیام حسینی به بعضی از مردم جرأت داد و قیامهایی پس از عاشورا اتفاق افتاد، اما قساوت امویان نیز مضاعف گشت. ذلت مردم را می توان در رفتار لشکر شام با مردم مدینه در واقعه معروف به حَرّه و با مردم مکه در ماجرای شورش عبدالله بن زبیر و سلطه بیست ساله حجاج بن یوسف ثقفی بر کوفه مشاهده کرد. تنها با ذکر یک نمونه از رفتار امویان با یکی از رجال موجّه آن روز این بخش را به پایان می بریم. هنگامی که قیام عبدالله بن زبیر در مکه به وسیله حجّاج سرکوب شد، پیکر او را بر درختی آویزان کردند تا مردم با دیدن پیکر او که رهبر شورش بود، فکر مقابله را از سر بیرون کنند. در همین ایام عبدالله بن عمر شخصیت مورد توجه آن زمان

که نه با حکومت یزید بیعت کرد و نه با امام حسین (ع) همراهی نمود، با عجله نزد حجاج آمد و گفت: «از رسول خدا شنیدم: من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه»، از این رو آمده ام تا با تو به نمایندگی از عبدالملک مروان (امام زمانم) بیعت کنم!» حجاج که می دانست ابن عمر از ترس جانش این سخنان را بر زبان جاری می کند، به جای دست، پایش را دراز کرد و گفت: با پایم بیعت کن. عبدالله ناراحت شد و گفت: آیا مسخره ام می کنی؟ حجاج بر آشفت و گفت: ای ابن عمر! تو با علی بن ابی طالب خلیفه زمان خود بیعت نکردی و حال برای من حدیث از پیغمبر می خوانی که هر کس امام زمانش را نشناسد و بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است؟! می دانم که تو دروغ می گویی. آنچه که باعث شده تو را سراسیمه به اینجا بیاورد، درختی است که پیکر پسر زبیر بر آن آویخته شده است! [۹۲] .

الهام از نهضت حسینی و رهایی از استبداد جهانی

بی شک انقلاب اسلامی ایران با الهام از نهضت حسین بن علی (ع) به رهبری حضرت امام خمینی (ره) با انگیزه «احیای دین خدا» و نیز «بر چیدن بساط نظام استبدادی رژیم پهلوی و استعمار غرب به ویژه امریکا» به وقوع پیوست. هر کسی که کمترین حضوری در این نهضت داشت، این حقیقت را به خوبی درک کرده است، حماسه عاشورا و حرکت آزادی خواهانه امام حسین (ع) برکات فراوانی در تاریخ مسلمین و حتی ملل دیگر عالم داشته و یکی از برکات آن در عصر اخیر نهضت اسلامی ملت ایران و استقرار نظام اسلامی در این کشور است. بی شک راز و

رمز تـداوم نظـام مقـدس جمهوری اسـلامی در داخل و نشـر وگسترش پیام آن در عرصه بین المللی نیز در گرو الهام گرفتن از قیـام آزادی بخش حسـینی است. در بعـد داخلی زنـده نگـاه داشـتن اهـداف قیـام حسـینی (یعنی احیای دین و حاکمیت قوانین اسـلامی، شایسته سالاری به معنای واقعی در همه شئون حکومت، تلاش برای تأمین حقوق و آزادیهای اجتماعی مردم، حرکت به سمت عدالت اجتماعی و کوتاه شدن دست غارتگران اموال عمومی و مبارزه پیگیر با تبعیض و بی عدالتی و...)تنها راه بقای نظام اسلامی است. در بعد جهانی نیز امروزه تحت پوشش عناوین فریبنده دموکراسی، جهانی شدن، مبارزه با تروریسم، حقوق بشـر و امثال آن اسـتبدادی بسـیار خشن حاکم گشـته و هیچ حدّ و مرزی برای تضییع حقوق ملتها به رسمیت شناخته نمی شود. «اگر در گذشـته استعمار کهنه، سرزمین ها را تسخیر و منابع و ثروتهای ملتها را غارت می کرد و خود آنان را به بیگاری وا می داشت و در مرحله بعـد اسـتعمار نو بـدون تسـخیر سـرزمینها با صـدور فرهنگ و ایدئولوژی و تربیت دولتمردان دست نشانده و تسـلط بر افکـار نخبگـان و روشـنفکران، ملتهـا را به انقیـاد در می آورد، امروزه از این مراحل گذشـته و با ارائه انـدیشه جهانی سازی، هم سـرزمینها و ثروتهای ملی و هم افکار و مغزها را با دسـتهای نامرئی در اختیارمی گیرد». [۹۳] .گرچه این واقعیت به قـدری عریان و آشـکار است که نیازی به ذکر شواهد و قرائنی نیست، اما فقط به عنوان نمونه، اظهار نظر دبیرکل سابق سازمان ملل متحد را در این باره نقل می کنیم که بی نیاز از هرگونه توضیحی است. مربوط به سالها پیش است. وی می گوید:

بزرگترین دل مشغولی من آینده دموکراسی است. خطر واقعی که جهان را تهدید می کند، همین است. آیا سکان هدایت جهانی شدن را نظامی مطلق گرا به دست خواهد گرفت یا نظامی دموکراسی؟ ما به منشور و طرحی جهانی برای پیشرفت دموکراسی نیازمندیم. این امر تمام کشورهای عضو سازمان ملل و روابط درونی آنها را با یکدیگر در بر می گیرد....چه سودی خواهد داشت اگر در بعضی از کشورها از دموکراسی دفاع گردد ولی نظم جهانی به وسیله سیستم اقتدارگرا که معمولاً تکنو کراتها در رأس آن قرار دارند، رهبری شود؟» [۹۴] .در دو سال اخیر پس از واقعه یازدهم سپتامبر در امریکا حرکت جهان به سمت حاکمیت استبدادی بسیار خشن و سلب هرگونه استقلال و حاکمیت از دولتها و ملتها و فرهنگهای دیگر شتاب مضاعفی پیدا کرده است. راهی که امام خمینی با الهام از نهضت حسینی در پیش گرفت و کارآمدی آن در ایران به اثبات رسید، تنها راه برون رفت از وضعیت اسفبار جهانی است. امروز استبدادی که در عرصه جهانی درتعامل با کشورها، ملتها و فرهنگهای دیگر اعمال می شود، به مراتب گسترده تر، وحشیانه تر از استبدادی است که حاکمان مستبد بر یک ملت و کشور تحمیل کرده و می کنند. اگر استبداد در درون کشوری به زنجیر کشیدن یک ملت در داخل مرزهای آن کشور است، استبداد در عرصه جهانی به زنجیر کشیدن و سلب آزادی و استقلال از همه ملتهاست. حاکمیت اقلیتی صاحب نفوذ، قدرت و ثروت در جهان در عرصه های مختلف، اکثریت مردم جهان را تحت سلطه خود دارد، سلطه ای به معنای واقعی کلمه استبدادی، بدون آنکه کمترین حقّی برای اکثریت به رسمیت شناخته

شود. شاید سر اینکه در این ایام «دموکراسی و حاکمیت اکثریت» توسط مدافعان سر سخت آن مورد نقد قرار می گیرد و بیش از آنکه بر آن اصرار شود، بر مبانی لیبرالیسم تأکید می شود، در همین نکته نهفته باشد. به هر حال در این وضعیت بیشترین فشار بر گرده مسلمانان سنگینی می کند، چرا که از مکتبی برخوردارند که با تمسک به تعالیم آن میتوان در برابر این استبداد ایستاد. به نظر می رسد که تنها راه مقابله با استبداد جهانی پیروی از سرور آزادگان، حسین بن علی (ع) است و بس،و چه کسانی بیش از مسلمانان به الهام گیری از این نهضت رهایی بخش سزاوارترند؟

پاورقی

[۱] سوره نحل، آیه ۳۶.

[۲] موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۵۴۰، منظمه الاعلام الاسلامی.

[۳] همان، ص ۵۴۰.

[۴] سوره بقره، آیه ۱۲۴.

[۵] دیوان امام «مجموعه اشعار امام خمینی (س)»، ص ۲۰۰، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.

[۶] شهید مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، ص ۱۹، انتشارات صدرا.

[۷] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۰۴.

[۸] نهج البلاغه، نامه ۳۱.

[۹] عباس محمود عقاد، ابوالشهدا (واقعه کربلا)، ترجمه مسعود انصاری، ص ۵۲، نشر پردیس. [

[۱۰] موسوعه کلمات الامام الحسین،ص ۱۲۳ - ۱۲۴. در موارد زیادی از ترجمه آقای علی مؤیدی در «فرهنگ سخنان امام حسین» با تغییراتی استفاده شده است.

[۱۱] شیخ عباس قمی، الانوار البهیه فی تواریخ الحجج الالهیه، ص ۴۵، چاپ سنگی.

[۱۲] علامه محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۸، دارالاحیاء للتراث العربی.

[۱۳] علامه سید محمد حسین شرف الدین، ابوهریره، ص ۴۸.

[۱۴] شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶.

[۱۵] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۵۸؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۸۴.

[۱۶] شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۶۱.

[۱۷] شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶.

[۱۸] موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۲۵۴.

[۱۹] ابن

اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۴۲، مؤسسه التراث العربی؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹.

[۲۰] ر.ک: ماجده فیصل زکریا، عمربن عبدالعزیز و سیاسه ردّ المظالم؛ علامه امینی، الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۶۶.

[۲۱] موسوعه، ص ۲۷۶؛ امام علی (ع) درباره بنی امیه همین تعابیر را دارند «..فیتخذوا مال الله دولاً و عباده خولا و الصالحین حربا و الفاسقین حزباً» نهج البلاغه، نامه ۶۲؛ امام مجتبی (ع) نیز با صراحت به معاویه گفت: تو کسی هستی که...بندگان خدا را برده و بنده خود گرفتی و دین خدا را بازیچه قراردادی» (ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۴۲).

[۲۲] طریحی، مجمع البحرین، ماده خول.

[۲۳] فیروز آبادی، القاموس المحیط، ج ۳، ص ۳۷۲.

[۲۴] موسوعه، ص ۸۴۴.

[۲۵] برای آشنایی با رفتار امویان با موالی و اهل کتاب رجوع کنید به جرج جرداق، امام علی، صدای عدالت انسانی، ترجمه سید هادی خسروشاهی، ج ۵، فصل استبداد، آفت قومیت، نشر دارالشروق؛ شهید مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۳، ص ۷۸ به نقل از جرجی زیدان، تمدن اسلام، ج ۴، ص ۱۳۱.

[۲۶] سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۶۵.

[۲۷] شیخ مفید، امالی ترجمه حسین استاد ولی، ص ۱۳۳ - ۱۳۴، بنیاد پژوهشهای اسلامی.

[۲۸] همان، ص ۱۸۱ - ۱۸۲.

[۲۹] موسوعه، ص ۲۵۳.

[۳۰] ر.ک: طریحی، مجمع البحرین، و یاقوت حموی، معجم البلدان، ماده «حرّه»؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۹.

[۳۱] موسوعه، ص ۲۵۴.

[۳۲] ر.ک: لبیب بیضون، تصنیف نهج البلاغه، ص ۵۴۴ - ۵۵۹؛ علامه امینی، الغدیر، ج ۱۱.

[۳۳] همان، ص ۱۴۲ «عبدالله بن عمر به معاویه گفت: خواستم با این پیشنهاد حسین را فریب دهم، ولی نتوانستم. معاویه پاسخ داد: او فریب نمی خورد، فرزند پدرش علی است».

[۳۴] همان، ص ۲۷۶.

[۳۵] همان، ص ۲۰۵.

[۳۶] همان، ص ۲۳۸ – ۲۳۹.

[۳۷] همان، ص ۲۶۹.

[۳۸] همان، ص ۲۵۶.

[۳۹] همان، ص ۲۸۵.

[۴۰] همان، ص ۲۸۳.

[۴۱] همان، ص ۲۵۲.

[۴۲] همان، ص ۲۳۸.

[۴۳] همان، ص ۲۴۰ – ۲۴۱.

[۴۴] همان،

ص ۲۵۶.

[۴۵] طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۶ - ۴۲۷.

[۴۶] موسوعه، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.

[۴۷] همان، ص ۲۷۴ - ۲۷۶ در منابع حدیثی سخنرانیهایی از امام حسین (ع) در سرزمین منا نقل شده، ظاهراً دو سخنرانی است که یکی توسط سلیم بن قیس هلالی از اصحاب جلیل القدر ائمه اطهار (ع) تا زمان امام باقر (ع) نقل شده است. کتاب او تحت عنوان «اصل سلیم بن قیس» مورد توجه علماو دانشمندان بوده است. (ر.ک: کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی، ج ۲، ص ۷۸۸) سخنرانی دیگری از امام در منابعی چون احتجاج، ج ۲، ص ۸۷، تحف العقول، بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۹ و وافی، باب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر نقل شده است. با اینکه در منابع حدیثی محل ایراد این سخنرانی ذکر نشده، اما حضرت امام خمینی و بعضی از حدیث شناسان محل آن را منا دانسته اند چون امکان ایراد آن در زمان بنی امیه در محل دیگری با حضور صدها تن از رجال و شخصیتهای مذهبی و سیاسی آن روز مقدور نبوده است. (ر.ک: ولایت فقیه، ص ۱۱۲؛ علی اکبر غفاری، تحف العقول، ترجمه بهزاد جعفری، ج ۱، پاورقی، ص ۴۲۲). همچنین چون ابن شعبه حرانی برای اختصار اسناد روایات تحف العقول را حذف کرده، و این سخنرانی هم بدون سند نقل شده، اما حضرت امام خمینی متن آن را بهترین گواه بر صدور آن از امام می داند. ناگفته نماند که بعضی از محققان معاصر دو سخنرانی یاد شده را که در منابع مختلف به صورت مجزا نقل شده، یک سخنرانی دانسته اند که در هر منبعی بخشی از آن نقل شده است (ر.ک: محمد صادق نجمی، سخنان امام حسین، ص ۳۰۲ به بعد) بخش اول

آن در کتاب سلیم بن قیس و احتجاج و بخش دیگر آن در تحف العقول که منابع بعدی نیز از این کتاب نقل کرده اند. گرچه این احتمال بعید نبوده و می توان شواهد و قرائنی هم برای آن ذکر کرد، امّا از طرف دیگر در منابع آمده است که سلیم بن قیس در آن جلسه حضور داشته و متن کامل سخنرانی امام را نقل کرده است. با این توصیف چرا فقط بخش نخست آن در کتاب او ثبت شده است؟.

[۴۸] همان، ص ۲۷۸.

[۴۹] خامنه ای، ص ۳۵۵ – ۳۵۷.

[۵۰] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۴۰ و ۵۵.

[۵۱] موسوعه، ص ۲۸۳.

[۵۲] همان، ص ۳۱۲ – ۳۱۳.

[۵۳] همان، ص ۳۱۵.

[۵۴] همان، ص ۳۳۹، نیز ص ۳۵۷.

[۵۵] همان، ص ۴۲۲ – ۴۲۵.

[۵۶] همان، ص ۲۸۳.

[۵۷] همان، ص ۴۲۵.

[۵۸] همان، ص ۳۱۹.

[۵۹] همان، ص ۳۲۰.

[۶۰] همان، ص ۳۳۶.

[۶۱] همان، ص ۳۳۱ و ۳۴۱.

[۶۲] همان، ص ۲۷۵.

[۶۳] همان، ص ۳۶۰ – ۳۶۱.

[۶۴] همان، ص ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۸۴.

[۶۵] همان، ص ۲۱۳.

[۶۶] همان، ص ۲۵۰ – ۲۵۱.

[۶۷] همان، ص ۲۵۸.

[۶۸] همان، ص ۲۷۸.

[۶۹] همان، ص ۲۸۳.

[۷۰] همان، ص ۲۵۸.

[۷۱] همان، ص ۲۹۱.

[۷۲] همان، ص ۳۳۷ – ۳۳۸.

[۷۳] طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۴ – ۴۴۶، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

[۷۴] موسوعه، ص ۳۴۸.

[۷۵] همان، ص ۳۹۹.

[۷۶] همان، ص ۳۶۶ – ۳۶۷.

[۷۷] همان، ص ۳۷۳.

[۷۸] همان، ص ۴۱۵.

[۷۹] همان، ص ۳۵۰.

[۸۰] همان، ص ۳۵۶.

[۸۱] همان.

[۸۲] همان، ص ۳۵۱.

[۸۳] همان، ص ۳۵۸ – ۳۵۹.

[۸۴] همان، ص ۳۸۲.

[۸۵] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۷.

[۸۶] محمد حسین نائینی، تنبیه الامه و تنزیه المله، تصحیح و تحقیق سید جواد ورعی، ص ۵۵ - ۵۶، مرکز انتشارات اسلامی؛ در باره اباه الضیم» ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۴۹ - ۳۱۲.

[۸۷] موسوعه، ص ۴۲۳.

[۸۸] همان، ص ۴۹۶.

[۸۹] همان، ص ۴۹۹.

[۹۰] همان، ص ۵۰۴.

[۹۱] ر.ک: شیخ جعفر شوشتری، الخصائص الحسینیه، تحریر و تحقیق از سید جعفر حسینی، ص ۶۱ - ۶۴، دارالاعتصام للطباعه و النشر.

[۹۲] سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۶.

[۹۳] هانس پیتر مارتین و

هارلـدشومن، دام جهانی شـدن، تهاجم بر دموکراسـی و رفاه، ترجمه، حمیـد رضا شـهمیرزادی، مقدمه، ص ۳۰ – ۳۱، مؤسسه دانش و اندیشه معاصر.

[۹۴] همان، ص ۳۲۷.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹